کلمه حیات

[1]در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا
بود.[2]همان در ابتدا نزد خدا بود.[3]همه‌چیز به‌واسطهٔ او
آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود
نیافت.[4]در او حیات بود و حیات نور انسان بود.[5]و نور
در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت.

کلمه جسم گردید

[6]شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی
بود؛[7]او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه
به‌وسیلهٔ او ایمان آورند.[8]او آن نور نبود بلکه آمد تا بر
نور شهادت دهد.[9]آن نورِ حقیقی بود که هر انسان را
منوّر می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.[10]او در جهان بود
و جهان به‌واسطهٔ او آفریده شد و جهان او را
نشناخت.[11]به نزد خاصّان خود آمد و خاصّانش او را
نپذیرفتند؛[12]و امّا به آن کسانی که او را قبول کردند
قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به
اسم او ایمان آورد،[13]که نه از خون و نه از خواهش
جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولّد یافتند.[14]و
کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و
راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ
پدر.
[15]و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت: این
است آنکه دربارهٔ او گفتم آنکه بعد از من می‌آید، پیش
از من شده است زیرا که بر من مقدّم بود.[16]و از پُری
او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،[17]زیرا
شریعت به‌وسیلهٔ موسی عطا شد، امّا فیض و راستی
به‌وسیلهٔ عیسی مسیح رسید.[18]خدا را هرگز کسی
ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است،
همان او را ظاهر کرد.

شهادت یحیی تعمیددهنده

[19]و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از
اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سؤال
کنند که: تو کیستی؟[20]که معترف شد و انکار ننمود،
بلکه اقرار کرد که: من مسیح نیستم.[21]آنگاه از او
سؤال کردند: پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت:
نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که: نی.[22]آنگاه
بدو گفتند: پس کیستی تا به آن کسانی که ما را
فرستادند جواب بریم؟ دربارهٔ خود چه
می‌گویی؟[23]گفت: من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که
راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا نبی گفت.[24]و
فرستادگان از فریسیان بودند.[25]پس از او سؤال کرده،
گفتند: اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس
برای چه تعمید می‌دهی؟[26]یحیی در جواب ایشان گفت:
من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده
است که شما او را نمی‌شناسید.[27]و او آن است که بعد
از من می‌آید، امّا پیش از من شده است، که من لایق
آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.[28]و این در
بیت‌عَبَرَه که آن طرف اُرْدُن است، در جایی که یحیی
تعمید می‌داد واقع گشت.
[29]و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب
او می‌آید. پس گفت: اینک، برّه خدا که گناه جهان را
برمی‌دارد![30]این است آنکه من دربارهٔ او گفتم که:
مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا
که بر من مقدّم بود.[31]و من او را نشناختم، لیکن تا او
به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب
تعمید می‌دادم.[32]پس یحیی شهادت داده، گفت: روح را
دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار
گرفت.[33]و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد
تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت: بر هر کس
بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است
او که به روح القدس تعمید می‌دهد.[34]و من دیده
شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.

شاگردان عیسی

[35]و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود
ایستاده بود.[36]ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و
گفت: اینک، برّهٔ خدا.[37]و چون آن دو شاگرد کلام او را
شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.[38]پس عیسی روی
گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان
گفت: چه می‌خواهید؟ بدو گفتند: ربّی (یعنی ای معلّم)
در کجا منزل می‌نمایی؟[39]بدیشان گفت: بیایید و ببینید.
آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد
او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.[40]و یکی از آن دو
که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس

برادر شمعون پطرس بود.[41]او اوّل برادر خود شمعون
را یافته، به او گفت: مسیح را، که ترجمهٔ آن کَرِسْتُس
است، یافتیم.[42]و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی
بدو نگریسته، گفت: تو شمعون پسر یونا هستی؛ و
اکنون کیفا خوانده خواهی شد، که ترجمهٔ آن پطرس
است.
[43]بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه
شود، فیلپُس را یافته، بدو گفت: از عقب من بیا.[44]و
فیلپُس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس
بود.[45]فیلپس نَتَنائیل را یافته، بدو گفت: آن کسی را که
موسی در تورات و انبیا مذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که
عیسی پسر یوسف ناصری است.[46]نتنائیل بدو گفت:
مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟
فیلپس بدو گفت: بیا و ببین.
[47]و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می‌آید،
دربارهٔ او گفت: اینک، اسرائیلی حقیقی که در او مکری
نیست.[48]نتنائیل بدو گفت: مرا از کجا می‌شناسی؟
عیسی در جواب وی گفت: قبل از آنکه فیلپس تو را
دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی، تو را
دیدم.[49]نتنائیل در جواب او گفت: ای استاد، تو پسر
خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی![50]عیسی در جواب
او گفت: آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت
انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از
این خواهی دید.[51]پس بدو گفت: آمین، آمین، به شما
می‌گویم که: از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان
خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند خواهید
دید.